

IS ISLAMIC EXTREMISM THE PROBLEM?

<http://www.ghandchi.com/430-IslamicExtremism-plus.htm>



سام قندچی

آیا مسأله افراطی گری اسلامی است؟

پیش از آنکه بحث را شروع کنم، اجازه دهید دو موضوع را خاطر نشان کنم:

1. با به زیر سؤال بردن نگرش مسأله بصورت *افراطی گری اسلامی*، نکته بحث من این *نیست* که بگویم مسأله اسلام است. من بحث خواهم کرد که موضوع بغرنج تر از آنچه است که در نگاه اول بنظر میاید. به عبارت دیگر جهت دستیابی به راه حل موثر، لازم است که این بغرنجی درک شود.

2. این روزها بحث های زیادی راجع به فراخوان احمدی نژاد برای نابودی اسرائیل هست. آنچه احمدی نژاد میکند کوششی برای ایجاد شکاف در میان مخالفین جمهوری اسلامی است، هم داخلی و هم خارجی، در برابر درخواست برای جامعه آزاد در داخل، و درخواست برای خلع سلاح هسته ای از خارج. برعکس روزهای گروگان گیری سفارت آمریکا در 25 سال پیش، هیچ گروه با اهمیتی از اپوزیسیون در داخل کشور به پشت این فراخوان نرفته است. اما در خارج، شکاف افتادن در دنیای عرب و در داخل اتحادیه اروپا محتمل است، مگر آنکه اسرائیل و فلسطین همکاری کامل خود را از سر گیرند. دوستی اعراب و اسرائیل در دوماه گذشته در حال شکل گیری بود، و این روند بصورت برسمیت شناختن اسرائیل از سوی دولت های عرب و حتی پاکستان ادامه یافت، تا اینکه بخاطر پرتاب موشک از سوی نوار غزه آزاد به درون خاک اسرائیل، این روند متوقف شد. حالا اجازه دهید به موضوع اصلی این نوشتار بپردازم.

بسیاری از تحلیلگران غربی فکر میکنند که افراطی گری اسلامی ای وجود دارد که *بنیادگرا* و *تروریست* است، و آنها این قالب فکری افراطی کالت و (فرقه ای) را، مسؤل جنایات مرتکب شده توسط اسلامگرایان میدانند، از 11 سپتامبر 2001 در نیویورک تا گردن زدن های عراق و نقاط دیگر، و آنها حتی دولتهایی نظیر طالبان و جمهوری اسلامی ایران را شکل دولتی این افراطی گری تلقی میکنند.

از سوی دیگر، آنها فکر میکنند یک اسلام دیگر وجود دارد که اساساً مذهبی است صلح جو با یک میلیارد نفر پیرو بر رویکره ارض، از جمله مردم عراق، ایران، و افغانستان. بنابراین آنها سعی میکنند مطمئن شوند که افراطی گری اسلامی را از اسلام بعنوان مذهب مردم جدا کنند، و به این طریق افراط گرایان را از مردم ایزوله کنند.

اما در عمل، برخورد بالا در عراق و نقاط دیگر شکست خورده است. برخی شکست این مدل تحلیل را اثبات این مدعی میبینند، که کل مذهب اسلام مقصر است، و سعی میکنند که موضوع را اینطور طرح کنند که اسلام با مذاهب دیگر خیلی متفاوت است، چرا که دارای اهداف مشخص سیاسی ارست، و معتقدند که نتیجه این است که اسلام سیاسی، بنظر آنها، در واقع خود اصل اسلام *است*، و بنابراین این دسته دوم تحلیل گران، کل اسلام را مسؤل همه جنایاتی که اتفاق افتاده میبینند.

من با این تحلیل دوم هم مخالفم، و در نوشتارهای زیادی هم توضیح داده ام که بسختی تفاوت چندان بیتوان بین اسلام و مسیحیت از این لحاظ یافت، تا که یک *ویژه بودنی* برای اسلام از این لحاظ قائل شد، و در نتیجه، پاسخ من به شکست تحلیل اول، که بر روی افراطی گری اسلامی تکیه دارد، قبول مدل دوم *نیست* که کل اسلام را برای این فجایع مقصر میدانند. در واقع این نگرش دوم هم، به همان اندازه تحلیل دسته اول، در ارائه راه حل شکست خورده است.

اساساً مدل اول در میان استراتژیست های سیاسی و نظامی غربی، وقتی که در مورد خاورمیانه در سه دهه گذشته کار میکرده اند، رایج بوده است، و بویژه در چهار سال گذشته پس از تراژدی 11 سپتامبر 2001، مدل اول مبنای همه برخوردهای دولت های غربی به اسلام بوده است. من سعی میکنم تحلیل خود را در زیر بحث کنم، تا که پرسکتیو متفاوتی برای نگرش به مسأله ارائه کنم، مسأله ای که نشان داده است از طریق هر دو مدل بالا قابل حل نبوده است.

اجازه دهید که نقطه نظر اول را تصریح کنم. این دیدگاه افراط گرایان اسلامی را نظیر کالت های عجیب و غریب مسیحی Jesus Freaks میبیند. همانگونه که من پیشتر توضیح داده ام، کالت ها سه خصیصه اصلی

دارند [http://www.ghandchi.com/37-Cults.htm]:

خصیصه اول اعتقادات مخفی است، یعنی که سیستم اعتقادی یک کالت بطور آشکار اعلام نمیشود تا که منتقدینش بتوانند آنرا رد کنند، در صورتیکه در یک مذهب، همه اعتقادات آشکارا بیان میشوند. بسیاری از اوقات، کالت ها حتی به معتقدین خود میگویند که فقط معتقدین متعهد میتوانند سیستم اعتقادی کالت را درک کنند، و نه بیگانگان. این مورد بسیار خوب در مورد القاعده صادق است و قتیکه آنها برای پیروان خود قتل مردم بی تقصیر را بخاطر اهداف سیاسی-مذهبی خود توجیه میکنند. دومین خصیصه کالت ها، در مقایسه با یک مذهب عادی، کنترل فکر است. برخی از کالت ها، بعنوان بخشی از مراسم ورود اعضا جدید به کالت، داوطلب تازه را به شدت تحقیر میکنند که بعداً عضو جدید خیلی خوشحال باشد که توسط کالت پذیرفته شده است، چرا که فکر آنها به این صورت شکل داده شده است، که درباره خود بعنوان فردی "معیوب" فکر کنند که هیچکس آنها را نمیخواهد، و به اینگونه کنترل فکر "گنه کاران" آغاز میشود. دوباره این خصوصیت کالت ها ممکن است بخوبی درباره داوطلبان القاعده و بمب گذاری های انتحاری صدق کند، که گرچه "گنه کاران بی ارزشی" هستند، اما توانسته اند به "لطف" کالت به مقام رفیع شهادت نائل شوند، قالب فکری ای که نتیجه کنترل فکر است. سومین خصیصه کالت ها این است که اعضا بوسیله اطلاعات غیر قابل تبیین تغذیه میشوند. به این طریق همه قولهای خدا که این جنایات و خون را میخواهد، توجیه میشود، و آنهایی که این تصورات را بمثابة حرفهای غیر قابل تبیین خدا نپذیرند و مورد سؤال قرار دهند، کافر نامیده میشوند، و مستوجب مرگ.

بنابراین بنظر میرسد هر سه خصیصه کالت در مورد افراطی گرایان اسلامی صدق میکند، پس چرا من نوشتم که این مدل برای توضیح مسأله ای که ما در پیش رو داریم نمیتواند همه چیز را توضیح دهد؟

مدل کالت تصور میکند که ما با کالتهای نظیر کالت های مسیحی Jesus Freaks مواجه هستیم و برای دی پروگرام کردن deprogram یا خنثی کردن قالب فکری پیروان کالت، از یکسو ما بایستی به اعضا کالت نشان دهیم که یک مذهب واقعی، مثل مسیحیت، از مثلاً آنچه کالت Jesus Freaks موعظه میکند متفاوت است، و از سوی دیگر ما بایستی بر ضد هر کار جنائی کالت اقدام کنیم. پس در عراق، ما میبینیم که آمریکا و عراق از یکسو سعی میکنند به مردم توضیح دهند که این اعتقادات کالت وار کشتن آنها که به اسلام معتقد نیستند، دیدگاه اسلامی نیست، و از سوی دیگر نیروهای نظامی بر علیه جنایات القاعده و دیگر کالت های جنایتکار سالهاست وارد عمل نظامی شده اند. اما هنوز با وجود همه این اقدامات، رشد القاعده متوقف نشده و مردم هم با این دی پروگرام کردن ها قانع نشده اند که اعتقادات القاعده ضد اسلام است. به عبارت دیگر ما نمیبینیم که مردم عادی به جلو بیایند و بر ضد القاعده سخن بگویند و آنها را ضد اسلام بخوانند و نمیشود گفت که این همه فقط بخاطر ترس مردم از القاعده است. پس در اینصورت چرا این طور است؟

بنظر من دلیل مسأله این است که این مدل درستی برای دیدن همه مسأله نیست، و به همین علت هم ما برای یافتن راه حل با شکست مواجه میشویم. قبل از آنکه من به مدل پیشنهادی خودم بیردازم، اجازه دهید به دولت های اسلامگرا نظیر طالبان و جمهوری اسلامی ایران نگاه کنیم، و اینکه همین مدل چگونه به مورد افراطی گری اسلامی وقتی در قدرت است، مینگرد.

دوباره بر مبنای این مدل، طالبان یا جمهوری اسلامی افراطی گرایانی هستند که کنترل قدرت دولتی را بدست گرفته اند و ایدئولوژی آنها از مذهب مردم متفاوت است، شهروندانی که همه و همه در افغانستان و ایران هستند مسلمانند، در اولی با اکثریت سنی و در دومی با بیش از 95 درصد شیعه.

بیانیم از خود یک سؤال بپرسیم. اگر در آلمان هیتلری و روسیه استالینی، مردم آلمان بطور قاطعانه به یک مذهب فاشیسم، و مردم روسیه بطور قاطعانه به مذهب کمونیسم تعلق داشتند، آیا این درست بود که به مردم بگوئیم که هیتلر یک فاشیست افراطی است و استالین یک کمونیست افراطی، و سعی در جدا کردن مذاهب فاشیسم و کمونیسم بعنوان اعتقاداتی قابل ستایش از رژیم های فاشیستی و کمونیستی کنیم؟ در واقع در روسیه، کمونیستها سعی کردند از کمونیسم یک ایدئولوژی برای جایگزینی مذاهب با همان اقتدار بسازند، اما موفق نبودند، و فقط توانستند گروه کوچکی از مردم را با تعقل مذهبی به کمونیسم تربیت کنند، اما این ها همه خارج از موضوع بحث ما است. من در اینجا فرضم را بر این گذاشتم که حتی اگر واقعیت جامعه روسیه این بود که کمونیسم مذهب آنجا بود، در آنصورت برخورد نیروهای دموکراسی خواه برای نگرش به وضعیت چگونه میبایستی میبود؟

چرا دیدگاه اول درباره این وضعیت فرضی کار نمیکند؟ پاسخ این است که اگر مردمی به کمونیسم بمثابه یک مذهب اعتقاد داشته میباشند، معتقد هم میبودند که دولت لازم است برای مدتی سوسیالیست باشد، تا که بعداً به کمونیسم گذار کند. آنها ممکن است با درجه ظلم استالین مخالف میبودند، اما آنها اساساً به اعتقادات استالین بعنوان چیزی متفاوت از اعتقادات خود نمینگریستند، و حتی در ارتباط با اختلافات خود با استالین، آن را بمثابه موضوعی مربوط به خود کمونیستها میدانستند که درباره اش تصمیم بگیرند، که هر کس تا چه درجه ای از مذهب کمونیسم "راستین" فاصله دارد یا ندارد، و این را چیزی نمیدیدند که دیگری که به مذهب آنها معتقد نیستند به آنها بگویند، یعنی پیروان دموکراسی غربی به آنها بگویند که کدام اعتقاد کمونیسم "راستین" است یا افراطی گری است.

این دقیقاً شکلی است که مسلمانان به گروه های افراط گرای اسلامی و دولت های اسلامی مینگرند. آنها ممکن است که فکر کنند که دولت اسلامی ای برای مسلمانان لازم است، که بالاخره به ایده آل های اسلامی برسند، اما آنها ممکن است که با درجه بیرحمی القاعده یا جهادگرایان، طالبان یا جمهوری اسلامی ایران، اختلاف داشته باشند. اما آنها کماکان میگویند که این به خودشان ربط دارد که درباره اختلافات درون مسلمانان تصمیم بگیرند، نه آنکه غرب گرایان به آنها بگویند افراطی گرایان اسلامی مسلمانان حقیقی هستند یا نیستند. دوباره اجازه دهید تأکید کنم که من منظورم این نیست که همه مسلمانان، مثلاً به سنگسار بمثابه عمل اسلامی معتقد هستند، اما آنها معتقدند که این بخودشان مربوط است که چه عملی اسلامی است یا نیست، و نه آنکه به غیر مسلمانان ربط داشته باشد که برای آنها تعیین تکلیف کنند.

بنابراین اگر مسلمان عادی نیز به اسلام بعنوان اسلام *سیاسی* مینگرد، آیا نتیجه این است که دولت ایده آل اسلامی برای او یک دولت معتدل است؟ اما چه کسی گفته است که مسلمانان عادی میخواهند که تحت یک دولت اسلامی زندگی کنند، حال چه آن دولت افراطی باشد یا معتدل؟ در واقع، اجازه دهید تأکید کنم که درک یک فرد عادی از اسلام بمثابه *اسلام سیاسی*، به این معنی *نیست* که آنها بخواهند دولتی که تحت آن زندگی میکنند، اسلامی باشد، حال چه نوع افراطی چه نوع معتدل. بهترین مثال هم مسلمانان کشورهای اسلامی هستند که انتخاب کرده اند که در دموکراسی های غربی زندگی کنند و فرزندان خود را در این کشورها پرورش دهند، و نه در کشورهای اسلامی، چه آن کشورها دولت افراطی اسلامی داشته باشند چه معتدل. در واقع، بیشتر مسیحیان هم که در کشورهای سکولار زندگی میکنند درکشانشان از مسیحیت نوعی مسیحیت سیاسی است، اما دولت سکولار را برگزیده اند.

شخص ممکن است که اعتقاد به هر رژیم سیاسی اسلامی بمثابه ایده آل داشته باشد، ولی دلیلی نبیند که آن را امروز بخواهد یا حتی ممکن بداند، همانطور که هزاران دسته مذهبی در ابتدای تأسیس آمریکا، هر کدام مدل خود را از دولت ایده آل مسیحی داشتند، ولی برای زندگی شان در شرایط حال میخواستند که در تحت دولتی باشند که ایده آل هیچ گروهی را بر گروه مذهبی دیگر تحمیل نکند، که بهترین مدلش هم یک دولت سکولار دموکراتیک بود که بالاخره هم آنرا ساختند

آنچه من سعي دارم نشان دهم اين است که برگزیدن دولت سکولار، يا حتي ساختن یک دولت سکولار، ربطی به این موضوع ندارد که دیدگاه فرد از اسلام یا مسیحیت برابر اسلام یا مسیحیت *سیاسی* باشد یا نه، حال چه افراطی چه معتدل. این گزینش بیشتر مرتبط به این موضوع است که چگونه جامعه و نهادهای سیاسی و اجتماعی آن توسعه یافته است، تا آنکه به مذهب مردم ربط داشته باشد، چه آن مذهب افراطی باشد و چه معتدل. اجازه دهید که به دو کشور ایران و عراق نگاه کنیم و ببینیم که نهادهای اجتماعی در هر کدام چگونه رشد کرده اند.

در ایران زمان شاه، سازمان های غیر مذهبی، نظیر انجمن های سکولار میلیون یا چینی ها همه ممنوع بودند و تنها جایی که مردم میتوانستند گرد هم آیند مسجد بود. شاه فکر میکرد به این طریق میتواند از شکل گیری سازمان هایی که رژیمش را سرنگون کنند ممانعت به عمل آورد، اما در عمل استراتژی وی کمک کرد که سرنگونی و رژیم ما بعد شاه بیشتر اسلامی شوند. آیا میتوانست همه چیز نوع دیگری به جلو رود؟ البته. فرض کنید اگر شاه گزینش شهردارهایی همه شهرها و استانداران همه استانها را انتخابی کرده بود. همان گزینش مقامات انتخابی میتوانست به رشد سازمان های غیر مذهبی لازم برای آن ساختار انتخاباتی یاری کند. فرض کنید اگر هر استان مجلس نمایندگان استانی داشت. آن هم میتوانست به رشد موسسات سیاسی غیر مذهبی یاری کند، جدا از آنکه مردم دیدگاهی افراطی یا معتدل از اسلام داشتند. همه این ها اساساً ربطی به مذهب و ساختار آن نداشت. فرض کنید تمام مقامات بالایی قضائی هر استان مقامات انتخابی بودند. همه این ها به رشد ساختارهای سکولار یاری میکردند.

به یاد آوریم، که فقط نفس وجود مجلس شورای ملی از زمان مشروطیت، با همه اعمال نفوذ های قوه مجریه و دولت های خارجی، باز هم باعث بوجود آمدن برخی ساختارهای اجتماعی و سیاسی سکولار مربوط به خود شد، که حتی دولت مذهبی جمهوری اسلامی ایران هم مجبور شد که آنها را ادامه دهد. در واقع، وجود یک شبکه وسیع مدارس سکولار، از ابتدائی تا دانشگاه ها، قبل از بقدرت رسیدن جمهوری اسلامی، علتی بود که جمهوری اسلامی در ایران هیچگاه نتوانست در ایران نظیر طالبان حکومت کند. دلیل امر نه به خاطر وجود اصلاح طلبان بود و نه بخاطر احترام به مردم و یا بخاطر وجود گرایش های ملی در جمهوری اسلامی. اگر جمهوری اسلامی نتوانست، ایران را از همان اولین سال بعد از انقلاب به نوع شیعه افغانستان طالبان تبدیل میکرد. این پیش وجود نهادهای سکولار نظیر سیستم مدارس بود که جمهوری اسلامی را مهار کرد.

حال نگاهی کنیم به عراق امروز. پول و کوشش های زیادی صرف کمک نظامی به عراق میشود و کار زیادی هم بر روی قانون اساسی و انتخابات دولت مرکزی و رئیس جمهوری شده است. اما کوششی برای اینکه هر شهر شهردار انتخابی خود را داشته باشد نمیشود. همینطور برقرار کردن انتخابات برای انتخاب استانداران است. در واقع، برعکس تصور رایج در میان سنی های عراق، مردم استان های سنی نشین نظیر استان های صلاح الدین، الانبار، و نینوا بهره برداران واقعی یک سیستم فدرالی واقعی، و حتی محلی گرائی خواهند بود، چرا که آنها میتوانند برای قوانین و مقررات مناسب برای رشد منطقه خود کار کنند.

و از آن هم مهمتر اینکه ساختار های انتخاباتی به توسعه نهادهای غیر مذهبی مورد نیاز خود در جامعه میانجامد و چنان نهادهایی از شانسی هر نوع رژیم جمهوری اسلامی در آینده میکاهد، که قادر شود قدرت را در عراق قبضه کند، چرا که نهادهای اسلامی بمثابه نهادهای اصلی جامعه نخواهند ماند. صرف وقت، کوشش، و پول برای گرفتن قولها و تعهدهای بیشتر از آیت الله ها و رهبران اسلامی در طی سه سال اخیر در عراق، به دادن امتیازات بیشتر حتی به جمهوری اسلامی ایران شده است، تا که ثبات عراق حفظ شود، بجای آنکه به توسعه موسسات سکولار از طریق تشویق *انتخابی* کردن همه سطوح جامعه، یاری شود.

مسئله ایران زمان شاه و عراق امروز این نیست که مذهب مردم اسلام سیاسی است یا نه، مسئله این است که نهادهای مذهبی، نظیر مساجد، بعنوان نهادهای مرکزی جامعه حفظ شدند و میشوند. ایران از زمان مشروطیت این امکان را داشت

که نهادهای غیر مذهبی را رشد دهد، از مظفرالدین شاه تا محمد رضا شاه، اما شاهان ایران به اشتباه تصور میکردند که نهادهای مذهبی متحدانشان هستند، و نه تنها به توسعه نهادهای سکولار یاری نکردند، آنها حتی برخی از نهادهای سکولاری که با ابتکار خود مردم ساخته شده بود را هم نابود کردند.

در واقع، عراق در سه سال گذشته، وقتی که ارتش آمریکا برای آموزش پرسنل نظامی، و ساختن یک ساختار ارتش مدرن، به آنجا رفت، احزاب جمهوریخواه و دموکرات آمریکا هم میتوانستند به عراق بروند، تا که به مردم راه های توسعه موسسات سیاسی غیر مذهبی را که میدانستند، آموزش دهند. چنین کاری اقدامی بمراتب کم خرج تر بود، و *پایه های grassroots* مردم را در ساختن دموکراسی سکولار در عراق درگیر میکرد، و چنین نهادهای سکولار بهترین راه برای خنثی کردن سازمان های تروریستی هستند، بجای آنکه دنبال تعیین اسلام بد و خوب باشیم که مسأله خود مسلمانان است و از دخالت دیگران هم ناراحت میشوند.

اسلام و هر مذهب دیگری به آنهایی که از مذهب معینی پیروی میکنند ربط دارد، و احترام گذاردن یا نگذااردن دیگران، مطرح است، اما بازی پلیس خوب و بد کردن، فقط به خصمانه شدن مناسبات با مردم مذهبی میانجامد. معتدل و افراطی و تمام سایه روشن های تفکر دینی به حیات خود ادامه خواهند داد، همانگونه که هنوز در آمریکا پس از قرن ها سکولاریسم وجود دارند. این مسأله ای نیست که لازم باشد حل شود تا که به تروریسم و دولت های اسلامی در خاورمیانه پایان داده شود.

بتازگی مقاله ای نوشتم درباره نیاز به ایجاد جبهه واحد برای ایجاد حکومت سکولار در ایران [http://www.ghandchi.com/428-UnitedFrontSecularism.htm] نوشتم. طبق معمول از برخی معتقدان اسلامگرائی توهیناتی دریافت کردم، و برخی دیگر از معتقدان اسلامگرائی هم بجای چوب، شیرینی قول میدادند اگر که من حاضر باشم که دموکراسی اسلامی آنها را بپذیرم. اما اکثر مسلمانانی که خواهان دولت واقعی دموکراتیک در ایران هستند، از پیشنهاد من راضی بودند.

دولت واقعی دموکراسی اسلامی در ایران، یعنی دولت آقای خاتمی، پس از 8 سال نشان داد که حتی قادر نبود حقوق زنان برای پوشیدن حجاب [http://www.ghandchi.com/277-Scarf.htm] را تأمین کند و هنوز اگر دختری چادر یا روسری بر سر نکند، خود را در خیابانهای تهران در معرض خطر پاشیده شدن اسید بر صورت خویش قرار میدهد، و این تازه حقی بود که زنان ایران برای بیش از نیم قرن قبل از به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی داشتند، نه آنکه حق تازه ای باشد که از اصلاح طلبان اسلامی خواسته باشند.

واقعیت ذکر شده نشان میدهد که نه تنها ما حقوق تازه ای در زمان قدرت اصلاح طلبان اسلامی بدست نیاوردیم، ما نمیتوانستیم حتی آنچه در گذشته ماقبل جمهوری اسلامی داشتیم را هم باز پس بگیریم. اصلاح طلبان ایران، در بهترین حالت، دموکراسی در میان اسلامگرایان را میخواهند، و نه دموکراسی پلورالیستی برای همه مردم با همه ایندولوژی ها و سایه روشن های سیاسی و تنوع اجتماعی. من بطور مبسوط قبلاً توضیح دادم که چرا دموکراسی اسلامی یک دموکراسی پلورالیستی واقعی نیست [http://www.ghandchi.com/308-IslamicDemocracy.htm] و در اینجا فقط تکرار میکنم که پس از 8 سال حکومت اصلاح طلبان، آنها حتی نتوانستند آنچه مردم قبل از جمهوری اسلامی داشتند را به مردم برگردانند، یک حق ساده که زنان مجبور نباشند چادر یا روسری سر کنند، تا چه رسد به گرفتن حقوق تازه ای برای مردم ایران.

در واقع، اشاعه دهندگان دموکراسی اسلامی حتی فتوای آیت الله خمینی بر علیه سلمان رشدی را در زمان خمینی محکوم نکردند، و برخی از آنها حتی امروز درباره شکل دادن دولتی با نظریات رهبری کننده آیت الله خمینی مینویسند، تو گوئی آنها فتوا یا قتل عام زندانیان بدستور خمینی در سال 1368 را بخاطر نداشتن این ها موضوعات جدی هستند و آنان نمیتوانند بگویند که از پرچم خمینی بعنوان یک پرچم متحد کننده استفاده میکنند و واقعاً منظورشان این نیست.

دیگر سالها از زمان این بازی ها گذشته است وقتی که میلیون ها نفر از مردم ایران در این ماجراجویی های قرون وسطایی نظیر گروگان گیری جان خود را باختند، که ایرانیان را بد نام کردند، و آن سازمان های چپی که از آن تاکتیکهای بیرحمانه جمهوری اسلامی پشتیبانی کردند، به جنبش دموکراتی خواهی مردم ایران اقلای یک عذر خواهی مدیونند، نه فقط برای آنکه ارزیابی غلطی از اوضاع داشتند، بلکه بخاطر پیروی از ایدئولوژی ای که از اساس بر ضد ساختارهای دموکراتیک است. مسأله فقط اعتقاد به یک پیشوا نیست، که خمینی بود، که اکنون برخی از سران این گروه ها، از خود بخاطر افتادن دنبال خمینی نقد میکنند. انقلاب آمریکا هم رهبران قدرتمند داشت. رهبری را شورائی کردن نظیر شوروی، مسأله را حل نمیکند. مسأله ایران فقط کیش شخصیت خمینی نبود، چرا که پس از خمینی هم همان مسائل ادامه یافت، همانگونه که در شوروی هم مسأله فقط کیش شخصیت استالین نبود، همانگونه که همان مسائل پس از مرگ استالین هم ادامه یافت.

مسأله کل سیستم فکری آنها بود. این سازمان ها نه تنها آنزمان مخالف جامعه باز بودند، بلکه هنوز هم با جامعه باز مخالفند، و این آنچیزی است که این ها با جمهوری اسلامی اشتراک دارند، هر چند خیلی درباره دموکراسی این روزها حرف میزنند، که مد روز است، تو گوئی دموکراسی یعنی نرم و نازک و دیپلماتیک صحبت کردن. اگر معیار چنین بود، طارق عزیز عراق بایستی دموکرات ترین رهبر جهان خوانده شود. این سازمان های چپ در واقع اتحاد خود را بصورت کالت نگه داشته اند، از طریق نگرش موضع روشن روی موضوعات مقابل مردم ایران، و اتحاد آنها اتحاد مردمی با اندیشه نوین نیست، بلکه اتحادی بر مبنای گذشته مشترک است، و اینان بیشتر مانعی در برابر شکل گیری سازمان های مدرن در میان روشنفکران ایران هستند، تا که پیام آور آینده باشند. من از موضوع دور شدم، بر گردم به موضوع بحث.

رهبران دموکراسی اسلامی یا درباره فتوای خمینی برای قتل سلمان رشدی ساکت بودند، یا که نظیر آقاجری، در آنزمان از فتوا پشتیبانی کردند، اما بعداً، خودشان هم از سوی افراط گرایان اسلامی مورد حمله قرار گرفتند و فتوای مرگ بخاطر عقایدشان دریافت کردند، هر چند هنوز هم موضع خود در ارتباط با رشدی را درست خواندند. در واقع پس از حملات 11 سپتامبر [http://www.ghandchi.com/87-aboutWTC.htm]، و همچنین پس از حمله به خود این اصلاح طلبان اسلامی، دیگر گرفتن موضع طرفداری از فتوای خمینی آسان نبود، موضعی که این ها حتی بیش از یک دهه پس از انقلاب هم کماکان محکم حفظ کردند. امروز شخصی نظیر کنیور بر ضد فتوای خمینی موضع میگیرد، اما عموماً اصلاح طلبان اسلامی هنوز هم سعی میکنند درباره این موضوعات ساکت باشند، تا که نقد عمومی اسلامگرائی را، چه معتدل چه افراطی، به حد اقل برسانند. من امیدوارم که پیروان اصلاح طلبی اسلامی را بعنوان متحدین چه واحد برای ایجاد دولت سکولار در ایران ببینم، نه آنکه آنها به دوام قدرت جمهوری اسلامی یاری کنند. آنها میتوانند تجربه های مردم مذهبی در غرب را ببینند، وقتی که سکولاریسم به آنها کمک کرد که مذهب خود را با فساد کمتر سیاسی حفظ کنند، آنچه که من بعداً در این نوشتار توضیح میدهم، که بطور مبسوط الکسیس توکوویل Alexis de Tocqueville نشان داده است.

برخی از آنهایی که سالهاست سعی کرده اند از روشنفکران ایران سکوی پرشی برای اسلامگرائی بسازند، بحث میکنند که مردم ایران دولت اسلامی میخواهند، چرا که مسلمانند. یا آنها میگویند که انقلاب 1357 اتفاق افتاد به این خاطر که مردم ایران حکومت اسلامی میخواستند. این یک تصور کاملاً غلط از آن رویداد است. من مفصلاً توضیح داده ام که چرا انقلاب 1357 به یک دولت اسلامی منتج شد [http://www.ghandchi.com/352-taraghihahi.htm]. حقیقت این است که مردم ایران در زمان انقلاب مشروطیت که 150 سال پیش بود، اسلامی تر بودند و حتی آنزمان هم در پی ایجاد دولت اسلامی نرفتند، و قانون اساسی ای نوشتند که اساساً سکولار بود.

در واقع، پیروزی اسلامگرایان در کسب قدرت در انقلاب 1357 دلیلی شده است که برای رفتن فراسوی جمهوری اسلامی تفکر آیندنگری [http://www.ghandchi.com/355-Iran1357.htm] نقش تعیین کننده ای یافته است و ایرانیان آینده نگر رهبران فکری تحول بعدی فراسوی جمهوری اسلامی هستند. بنابراین گرچه اصلاح طلبان اسلامی میخواهند که ما فکر کنیم که حتی برای رفتن فراسوی جمهوری اسلامی، ما هنوز بایستی که اسلامگرائی را حفظ کنیم، عکس آن حقیقت است، یعنی که تنها راه برای رفتن فراسوی جمهوری اسلامی، از طریق رها کردن اسلامگرائی است، همانگونه که من در مصاحبه ام درباره انقلاب 1357 [http://www.ghandchi.com/377-mosahebeh1357.htm] ذکر کردم.

مضافاً آنکه تا آنجا که به مسلمانان و ایجاد سازمان های سیاسی مربوط میشود، برخی مسلمانان پایه گذاران تشکیلات جبهه ملی بوده اند که تشکیلاتی سکولار است. برخی دیگر حتی از درون یک تشکیلات ملی نظیر جبهه بیرون آمده، و تشکیلات ملی-مذهبی نهضت آزادی به رهبری مهندس بازرگان را درست کردند، که خود وی هم دو دهه بعد، اولین نخست وزیر جمهوری اسلامی شد.

و بالاخره برخی دیگر از مسلمانان رفتند و انواع تشکیلات های افراطی اسلامگرا را ساختند نظیر گروه هائی که به دور خمینی ساخته شدند، حجتیه، مجاهدین، و حزب جمهوری اسلامی، همه شان با سایه روشن هائی از عقائد اسلامی. حتی فراکسیون اسلامی مجاهدین خود بعد ها منشعب شد و به جریاناتی نظیر سازمان مجاهدین انقلاب، گروهی که بهزاد نبوی و آقاجری به آن تعلق دارند و گروه میثمی منتج شد که در زمان جدا شدن خمینی و رجوی، با خمینی سمت گرفتند.

در نتیجه این بحث که مردم مسلمان هستند و دولت یا تشکیلات سیاسی شان را میخواهند اسلامی باشد درست نیست، و همانگونه که به وضوح میشود دید وقتی که مسلمانان خود پایه گذار تشکیلات سکولاری نظیر جبهه ملی بودند، و بیش از نیم قرن در آن باقی ماندند، و هنوز هم در آن هستند، بدون آنکه از اسلام بمثابه مذهب شخصی خود دست بکشند، این خود بهترین اثبات مدعی برای ایران است.

در واقع، توکیویل Tocqueville که بیشتر منافع کلیسای کاتولیک برایش اهمیت داشت، پس از دیدار از آمریکا در حدود 150 سال پیش، بخوبی نشان میدهد که دولت سکولار بهترین انتخاب برای مردم مذهبی است، وقتی که موضوع ساختار سیاسی باشد [http://www.ghandchi.com/411-FuturistRepublic.htm]، و من چیزی بیش از آنچه او نوشته نمیتوانم به تحلیل زیر که نقل قول مستقیم از وی است اضافه کنم:

"در بدو ورودم به آمریکا جنبه مذهبی کشور اولین چیزی بود که توجه مرا بخود جلب کرد، هر چه بیشتر در آنجا ماندم، بیشتر نتایج سیاسی این وضعیت را ملاحظه کردم. در فرانسه من همیشه روحیه مذهبی و روحیه آزادی را دو حرکت در جهت متضاد هم دیده بودم. اما در آمریکا دیدم که در نهایت این دو متحد بودند و مشترکاً بر کشور مشترکی حکم میراندند. علاقه من برای کشف علت این پدیده روز به روز افزایش مییافت. برای راضی کردن خود، من از اعضا همه فرقه های مذهبی سؤال کردم، من بویژه از جامعه روحانیون سؤال کردم، که منبع همه مذاهب گوناگونند و بویژه در ادامه آن صاحب منفعت. بعنوان یک عضو کلیسای کاتولیک، من بویژه در ارتباط با چندین کشیش آن مذهب قرار گرفتم، که با آنان از خیلی نزدیک آشنا بودم. به هر کدام از آنان تحیر خود را بیان داشتم و شک خود را توضیح دادم. من دیدم که آنها فقط درباره موضوعات جزئی با هم اختلاف داشتند، اما همه آنها حیات صلح آمیز مذهب در کشور خود را اساساً با جدائی مذهب و دولت مرتبط میدانند. من حتی لحظه ای تردید نمیکنم که این را تأیید کنم که در تمام مدت اقامتم در آمریکا من حتی یک نفر از روحانیون یا مردم عادی (لایک) را ندیدم که نظری غیر از این نکته را ابراز کند...."

"مدت کوتاهی سه سال نمیتواند هرگز تجسم انسان را سیر کند، و نه آنکه شادی های نا کامل این دنیا دل وی را راضی کنند. انسان بتهنایی، از میان همه مخلوقات، تحقیر برای وضع طبیعی زیستن را بنما میگذارد، و در عین تمایل بی نهایت برای زیستن، او به زندگی لعنت میکند، در عین آنکه از نابود شدن می هراسد. این احساسات متفاوت مرتباً روح وی را به اندیشه به وضعیت آینده متمایل میکند، و مذهب این تفکرات ویرا به دور دست ها میبرد. مذهب، به عبارت ساده نوع دیگری از امید است. انسانها نمیتوانند اعتقاد مذهبی خود را بدون عدم انطباق فهم خود، و یک نوع تحریف خشونت بار خصلت حقیقی خود، ترک کنند، و به طور مغلوب نشدنی به احساسات و ارسته خود باز میگردند. بی ایمانی یک اتفاق است، و اعتقاد تنها وضعیت ثابت بشریت است... وقتی یک مذهب، امپراطوری خود را تنها بر مبنای خواست فناپذیری که در قلب هر بشری هست بنا میکند، آن زمان ممکن است که قلمرو جهانی را بطلبد، اما وقتی که خود را به دولت متصل میکند، بایستی که اصولی را بپذیرد که تنها در محدوده ملت معینی قابل قبولند. در نتیجه، با ایجاد اتحاد با نیروی سیاسی، مذهب اتوریته خود را بر جمعی اضافه میکند، اما امید حکمرانی بر همه را از دست میدهد." [کتاب دموکراسی در آمریکا، Alexis de Tocqueville ص 319-322 متن انگلیسی]

بحث دیگری که توجیه گران اسلامگرائی میکنند این است که قانون بایستی مبنایش بر مذهب باشد، و از آنجا که اکثریت ایرانیان مسلمان هستند، قانون بایستی بر مبنای اسلام تدوین شود. زمان طولانی ای از دوران فلاسفه مکتب سودمندگرائی در غرب میگذرد که نشان دادند قانون لازم نیست بر مبنای مذهب معینی باشد. آنقدر در این مورد نوشته شده است که من اصلاً نمیتوانم بفهمم چگونه کسی هنوز امروز بتواند از این چنین بحثی بر ضد سکولاریسم استفاده کند. فقط یک مطالعه ساده کتب جان استوارت میل Mill John Stuart میتواند نشان دهد که همه بحث های نگهداشتن قانون بر مبنای مذهب چقدر واپس گرایانه هستند. من مفصلاً درباره پلورالیسم نوشته ام [http://www.ghandchi.com/301-Pluralism.htm] تا نشان دهم که بهترین

برخورد حتی متکی کردن قانون به آته نیسم یا اگنوستیسم هم نیست بلکه بایستی از دستاوردهای همه مکاتیب فکری استفاده کرد، که شامل مکاتیب مذهبی هم میگردد، و قتیکه قانون برای آینده تدوین میشود. در واقع، تئوریسین های جدید فلسفه حقوق نظیر جان رالز، حتی فکر نمیکند که سیستم جامع لیبرالیسم هم برای رسیدن به قانون سکولار لازم است، و به این صورت کار قانون را علمی تر میکنند و آزاد از هر پیش فرض ایدئولوژیک یا مذهبی [http://www.ghandchi.com/RawlsMarx.htm].

بحث دیگری که از سوی برخی اسلامگرایان درباره *سکولاریسم* به کرات مطرح میشود این است که سکولاریسم وارد شده از خارج است. آنها همین را درباره فدرالیسم میگویند که من در جای دیگر بحث کرده ام - [http://www.ghandchi.com/429-FederalismNotEthnic.htm]. این خیلی مایه تأسف است که چنین بحثی از سوی کسانی در طیف اصلاح طلبان اسلامی بشنوم که تحصیلکرده هم هستند. منظورم این است که *جمهوری* که خمینی، حکومت اسلامی در ایران را نام نهاد، و لغت *دموکراسی* که اینقدر در دور و نزدیک همه این سالها توسط اصلاح طلبان بکار میرود، همه از غرب آمده اند. آیا هر وقت ایده خارجی از سوی اسلامگرایان پذیرفته شود، آنوقت دیگر واردات خارج نیست! آیا این هم نظیر مرغ یخ زده وارداتی است که زمان شاه از نظر اسلامگرایان وارد کردندش بد بود و حالا که جمهوری اسلامی وارد میکند خوب است! همینگونه استفاده از تغییر ساعت روز در زمستان که زمان شاه اسلامگرایان ضد اسلامی میخواندند و امروز خود انجام میدهند. اگر کسی عمل اسلامگرایان در تحت رژیم جمهوری اسلامی را با آنچه آنان در زمان شاه غیر اسلامی میخواندند مقایسه کند، هزاران نمونه دیگر از این دست خواهد یافت که فراوانند. البته بماند که همه حکومت اسلامی که اینان تبلیغ میکنند، یعنی خود اسلام، از خارج (یعنی از شبه جزیره عربستان) وارد ایران شده است.

همه این بهانه ها و بحث های متعاقب آنها نشان میدهد که واقعا درک نمیکند که *سکولاریسم* چه معنی دارد. من مدتی پیش مفصلاً نوشتاری نوشتم درباره معنای سکولاریسم [http://www.ghandchi.com/302-Secularism.htm]. من امیدوارم آندسته اصلاح طلبان اسلامی که افراد صادقی هستند آن را بخوانند، بجای آنکه مثل جمهوری اسلامی عمل کنند که شماری از فیلم های سینمایی را کور کورانه بخاطر داشتن لغات *سکولاریسم*، *لیبرالیسم*، یا *فمینیسم* ممنوع کرده است. همانگونه که تاریخ ایران نشان داد، ممنوع کردن حرف زدن از جمهوری و دموکراسی، ورود این مفاهیم و خواستها به ایران را متوقف نکرد، در نتیجه میشود مطمئن بود که همین هم در رابطه با سکولاریسم رخ خواهد داد و راهش را در ایران پیدا خواهد کرد.

دنیا به ساختارهای قرون وسطایی بر نمیگردد، که به سوی بازگشت مذهب، جهت مقابله با بحران جامعه صنعتی برویم. برای توسعه جامعه فراصنعتی، یک دولت سکولار اجازه میدهد هر ایدئولوژی یا مکتب فکری و مذهبی به میز تازه فکر بشریت هر آنچه قابل ارائه دارد را عرضه کند، نه آنکه دیگران را بوسیله سانسور دینی و ایدئولوژیک متوقف کند، آنگونه که جمهوری اسلامی سایت های اینترنتی را فیلتر میکند، و نشریات را بخاطر نظرات سیاسی شان سانسور میکند. در این دنیای اینترنت، اینگونه اقدامات برای جلوگیری از آمدن تغییر، فقط کوششهایی عبث هستند، و مردم با وجود همه این موانع، درباره سکولاریسم دانا خواهند شد. حقیقت این است که آزادی اطلاعات پیش شرط رشد اقتصاد فراصنعتی است، و نه فقط زینت آلتی نزنینی، و به همین دلیل هم جدا کردن دولت و ایدئولوژی و مذهب در این جهان، در یک کشور پس از دیگری پذیرفته میشود.

وضعیت ایران امروز، بیشتر شبیه شهر یور 1320 است، که من بیش از دو سال پیش توضیح دادم [http://www.ghandchi.com/182-middleeast.htm]. اگر اقدامات غرب در عراق و افغانستان بسوی کار برای ساختن ساختارهای دموکراتیک انتخابات شهری و استانی برای شهردار ها و استانداران، انتخابات مجلس های محلی، و انتخابات مقامات

قضائى محلى بيانجامد، رشد نهادهاي دموکراتيک سکولار در آن کشورها بر رشد دموکراسى و عدالت در ايران هم اثر خواهد گذاشت. اگر بالعکس، دولت مذهبى در جنوب عراق رشد کند، تأثیر آن بر ايران هم عکس حالت اول خواهد بود. اين چالش مقابل ما مردم ايران است که سکولاریسم ايران را در وضعيت سخت قرار داشتن در زیر یوغ حکومت مذهبى مجبوريم که بسازيم. همانطور که اشاره کردم [http://www.ghandchi.com/412-PowerReligion.htm] رشد مذهب در قرن گذشته و نیز هر چه که به جلوتر ميرويم، اساساً در عرصه خيره و حتي متافيزيک است، اما نه در عرصه سياست و علم، و وضعيت در ايرانىک واپس گراني است، که هيچکس بهتر از آنها که همه اين 26 سال در ايران مجبور بوده اند تحت اين شرايط زندگى کنند، اين واقعيت را نميدانند [http://www.ghandchi.com/370-disobedience.htm].

آن اصلاح طلبانى که فراخوان براي دولت سکولار در ايران را ايده آليسم ميخوانند، بايستى بدانند که "ايده آليسم" واقعى، و در واقع يک نوع خطرناک "ايده آليسم"، چيزى غير از فراخوانى براي حکومت مذهبى در قرن 21 نبوده و نيست، فراخوانى که براي جهان و بويژه خاورميانه بقيمت رودى از خون در ربع قرن اخير بوده است، و هنوز هم دارد نفس از مردم ما ميگيرد. "ايده آليسمى" که ايران و بقيه خاورميانه را 26 سال است که در آتش خود سوزانده است، و ميخواهد که دنيا را به عقب ببرد. بله، امروز ما ميدانيم اسلامگراني چه ميخواهد و اين ديگر يک بحث تئوريک و موضوع حدس زدن نيست. اسلامگراني ميخواهد که توسعه فراسوي جامعه صنعتى را متوقف کند، بوسيله تحميل يک واپس گراني برروي جامعه تا که آنرا به عقب بکشد [http://www.ghandchi.com/380-UNIslamism.htm].

هرجائى در خاورميانه که دموکراسى هاي غربى نفوذ کافى دارند، آن نفوذ بايستى که مورد استفاده قرار گيرد تا که نهادهاي اجتماعى و سياسى دموکراتيک* سکولار* رشد داده شوند، قبل از آنکه مثل مورد ايران زمان شاه، دير شود، که نه تنها به ايجاد نهادهاي سکولار کمک نشد، بلکه بسيارى از نهادهاي سکولارى هم که به ابتکار مردم بوجود آمده بودند، نابود شدند، و در نتيجه راه براي پيروزى اسلامگرايان هموار شد. من اميدوارم که در عراق، عربستان سعودى، و ديگر کشورهاي خاورميانه تشکيلاتى سياسى سکولار تقويت شوند و تجربه هاي احزاب سياسى آمريکا و اروپا به کشورهاي خاورميانه منتقل شوند و هزينه انتقال آن دانش، تجربه، و دانائى know-how، بسيار کمتر از هزينه نيروهاي صلح سازمان ملل است، گرچه آن نيروهاي نظامى پاسدار صلح نيز براي جلوگيرى از اينکه نيروهاي جنايتکار واپس گرا منطقه را به زير سلطه خود بگيرند، لازمند.

سام قندچى، ناشر و سردبير
ايرانسکوپ

<http://www.iranscope.com>

14 آبان 1384

November 5, 2005

مطالب مرتبط:

مصاحبه دکتر ژيلا افاضت با سام قندچى درباره انقلاب 57

<http://www.ghandchi.com/600-SecularismPluralism.htm>

<http://www.ghandchi.com/500-FuturistIran.htm>